

تحلیل روان‌شناسانه رمان زقاق المدق اثر نجیب محفوظ*

یحیی معروف، استاد گروه عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه
مسلم خزلی^۱، دانشجوی دکتری ادبیات عرب، دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

زقاق المدق یکی از رمان‌های معروف نجیب محفوظ است که در آن حوادث مربوط به زمان جنگ جهانی دوم به تصویر کشیده شده است. در این رمان شخصیت‌های متفاوتی وجود دارند که از طبقات اجتماعی مختلفی هستند. این جستار برآن است براساس اصول نقد روان‌شناسی و نظریه‌های شخصیت به تحلیل ادبی-روان‌شناسی این رمان بپردازد و گونه‌های شخصیتی این رمان و ویژگی‌های خاص آن‌ها را واکاوی و هدف نجیب محفوظ از خلق چنین شخصیت‌هایی را بیان کند. این نوشتار بر اساس شیوه توصیفی-تحلیلی انجام گرفته است. این گفتار درصدد پاسخ به این پرسش‌ها نیز هست: هدف «نجیب محفوظ» از خلق چنین گونه‌های شخصیتی چیست؟ چه عواملی در ساخت و شکل‌گیری شخصیت‌های این رمان تأثیر بیشتری دارند؟ کشمکش دنیای درونی «حمیده» چگونه شکل می‌گیرد و نتیجه آن چیست؟ عوامل گرایش «حسین کرشه» به حس برتری طلب انتقام جویانه چیست و سرانجام او چگونه است؟ رفتارهای ناهنجار و دیگر آزار «زیطه» به چه شکل‌هایی نمود می‌یابند؟ رفتارهای پارانوئیدی «سلیم علوان» چگونه بروز می‌کنند و چه تأثیری بر زندگی او دارند؟ بر اساس یافته‌های پژوهش نجیب محفوظ در این رمان به مسائل روانی و شخصیتی بسیار توجه کرده است. او با خلق گونه‌های شخصیتی مختلف فضای ناگوار اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی جامعه مصر در دهه سی میلادی و جنگ جهانی دوم را به نمایش می‌گذارد و مشکلاتی را که مردم این جامعه با آن درگیر هستند به خواننده منتقل می‌کند و بازتاب این شرایط نامساعد را در قالب شخصیت‌های رمان نشان می‌دهد. شخصیت‌های این رمان همگی دچار فرجام ناخوشایندی می‌شوند که متأثر از وضعیت بحرانی این دوران است.

کلید واژه‌ها: تحلیل روان‌شناسی، نجیب محفوظ، رمان زقاق المدق.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۰۱

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۲۹

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Moslem_khezeli@yahoo.com

پیشگفتار

یکی از راه‌هایی که می‌توان با آن به بررسی یک اثر ادبی پرداخت، تحلیل روان‌شناسانه آن اثر است. بنابراین، اثر ادبی و روان و شخصیت خالق آن با هم رابطهٔ متقابلی دارند. «پیوند ادبیات و روان‌شناسی، امری ثابت شده و غیر قابل انکار است، چرا که تولید آثار ادبی، با خصایص شخصیتی و روحی آفرینندهٔ آن در پیوندی تنگاتنگ قرار دارد. پس ویژگی‌های روانی و شخصیتی ادیب، یکی از ابزارهای مفید در تفسیر ادبیات او به شمار می‌رود» (الموسی، ۲۰۱۱: ۱۲۹-۱۳۱). تحلیل روان‌شناسانهٔ متن ادبی به صورت ابتدایی از زمان‌های کهن وجود داشته است، ولی در عصر جدید با ظهور مکاتب مختلف روان‌شناسی با پیشرفت بسیاری روبرو شد. «به دنبال اوج گرفتن پژوهش‌های روان‌شناسانه به ویژه پژوهش‌های «زیگموند فروید»^۱ در اوایل قرن بیستم، نظریه‌های او دربارهٔ ضمیر ناخودآگاه و روش روان‌کاوی او در حوزهٔ نقد روان‌شناسی راه یافت و یکی از مکتب‌های تفسیری پر سر و صدای قرن بیستم گردید» (فرزاد، ۱۳۸۸: ۷۸). نقد روان‌شناسی ویژگی‌های خاص خود را دارد. این نوع از نقد نیز باید همچون انواع دیگر نقد ادبی عاری از هر گونه غرض ورزی و سلیقهٔ شخصی باشد و ناقد باید در نقد خود به عوامل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مؤثر بر متن ادبی توجه کند. «ویژگی اصلی نقد روان‌شناسی این است که ناقد نباید به مؤلف بیش از هدف ادبی‌اش بپردازد، پس تحلیل او باید به صورت نقد ادبی باشد نه اینکه یک تحلیل روان‌شناسانهٔ صرف باشد» (عیلان، ۲۰۱۰: ۱۵۱). «نقد ادبی روان‌شناسی را می‌توان بسته به آن که چه چیز را مورد توجه قرار می‌دهد به چهار نوع تقسیم کرد. این نقد می‌تواند معطوف به مؤلف، محتوا، ساختمان صوری، یا خواننده باشد که بیشتر نقدهای ادبی از گونهٔ نخست و دوم است» (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۲۶۴). نقد روان‌شناسی نیز وارد ادبیات عرب شد و بسیاری از محققان ادبی به آن روی آورده و به تحلیل روان‌شناسانهٔ بسیاری از آثار ادبی نویسندگان و شاعران عرب پرداختند. «در میان ناقدان عرب شاید اولین کسی که به دیدگاه‌های روان‌شناسانهٔ ناقدان قدیم توجه کرد «امین الخولی» بود. بعدها نیز «طه حسین» تحت تأثیر این شیوهٔ نقد ادبی به تحلیل اشعار «ابوالعلا معری» پرداخت و «عباس عقاد» نیز در کتاب «ابن رومی»

و «عمر بن ابی ربیع» از آن بهره برد. اما آثار «محمد نویهی» همچون «نفسیه بشار» و «نفسیه ابی نواس» و آنچه که «عزالدین اسماعیل» در مورد تحلیل روان‌شناسانه ادبی منتشر کرد را می‌توان نزدیک‌ترین پژوهش‌ها به شیوه نقد روان‌شناسی جدید دانست (خریستو، ۱۹۹۱: ۴۳). در این گفتار برآنیم تا بر اساس اصول نقد روان‌شناسی به تحلیل شخصیت‌های رمان زقاق المدق پردازیم و هدف «نجیب محفوظ» از خلق چنین شخصیت‌هایی را واکاوی کنیم. فرضیه اساسی پژوهش نیز این است که «نجیب محفوظ» در خلق شخصیت‌های این رمان به مسائل روانی و شخصیتی توجه خاصی داشته و نیم‌نگاهی به علم روان‌شناسی و نظریه‌های شخصیت و گونه‌های شخصیتی داشته است. همچنین در این نوشتار در صدد پاسخگویی به این پرسش‌ها نیز هستیم: ۱. هدف «نجیب محفوظ» از خلق چنین گونه‌های شخصیتی چیست؟ ۲. چه عواملی در شکل‌گیری شخصیت‌های این رمان تأثیر بیشتری دارند؟ ۳. کشمکش دنیای درونی «حمیده» چگونه شکل می‌گیرد و نتیجه آن چیست؟ ۴. عوامل گرایش «حسین کرشه» به حس برتری طلب انتقام جویانه چیست و سرانجام او چگونه است؟ ۵. رفتارهای ناهنجار و دیگر آزار «زیطه» به چه شکل‌هایی نمود می‌یابند؟ ۶. رفتارهای پارانوئیدی «سلیم علوان» چگونه بروز می‌کنند و چه تأثیری بر زندگی او دارند؟

پیشینه پژوهش

مقالاتی که در ادبیات عرب در حیطه نقد روان‌شناسی انجام گرفته‌اند عبارتند از: ۱. «نقد روان‌شناسی شخصیت در اشعار متنبی» یحیی معروف، مسلم خزلی (۱۳۹۲ش)؛ مجله ادب عربی. ۲. «نقد روان‌شناسی اشعار عمرو بن کلثوم و عنتره بن شداد» مسلم خزلی، حسن گودرزی لمراسکی (۱۳۹۳ش)؛ مجله لسان مبین. اما در مورد رمان زقاق المدق دو مقاله به چاپ رسیده است. ۱. «تحلیل جامعه‌شناختی رمان زقاق المدق از نجیب محفوظ»؛ حسن عبداللهی و امید ایزانلو (۱۳۹۱ش)؛ این مقاله به تحلیل جامعه‌شناختی و سیاسی این رمان پرداخته است. ۲. «تحلیل و بررسی ویژگی‌های رئالیسم در داستان زقاق المدق نجیب محفوظ» مجیدی، حسن، رستمی، طاهره (۱۳۹۲ش)؛ این مقاله بیشتر به بررسی رئالیسم این رمان پرداخته

است. همچنین مقاله‌ای دیگر نیز در مورد نقد روایات نجیب محفوظ به زبان عربی با عنوان «الإسقاط النقدي حول روايات نجيب محفوظ، الإسقاط الديني نمذجا» توسط فاروق ابراهیم غربی انجام گرفته است. همچنین پایان نامه دکترای نیز با عنوان «اتجاهات نقد. رواية نجيب محفوظ (الانطباعي و النفسي و الفني)» داود سلمان حسن بطیخ العنیکي (۲۰۰۷) در دانشکده ادبیات دانشگاه بغداد نگاشته شده است. اما با تحقیق نظام‌مند در سایر پژوهش‌ها به مقاله‌ای بر نخوردیم که در مورد تحلیل روان‌شناسی این رمان باشد و در واقع این مقاله نخستین پژوهش مستقل در زمینه تحلیل روان‌شناسی این رمان است. تکیه ما در این مقاله بیشتر بر تحلیل روان‌شناسی این رمان و واکاوی گونه‌های شخصیتی کاراکترهای این رمان است. روش کار ما نیز در این مقاله این گونه است که بر اساس نظریه‌های شخصیت گونه‌های شخصیتی این رمان را بررسی کرده و ویژگی‌های رفتاری آن‌ها را مشخص کرده و بازتاب ویژگی‌های این شخصیت‌ها را در این رمان واکاوی می‌کنیم و هدف نجیب محفوظ را از خلق چنین گونه‌های شخصیتی بیان می‌کنیم.

بیان مسأله

جان مایه داستان و شخصیت‌های آن

زقاق المدق، رمانی است که وضعیت زندگی مردم مصر را در دوران بسیار بد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به تصویر می‌کشد. حوادث این رمان مربوط به زمان بروز جنگ جهانی دوم و ورود استعمارگران به مصر است. موضوع رمان بیشتر حول دو شخصیت اصلی «حمیده» و «عباس حلو» است. حمیده، دختری تهی دست است که والدینش را از دست داده و تحت سرپرستی نامادری‌اش قرار گرفته است. او به علت فقر و شرایط نامناسب کوچه مدق شیفته ثروت می‌شود و همیشه در عالمی خیالی مملو از ثروت سیر می‌کند و تنها راه رهایی از فقر را ترک این کوچه می‌داند. بنابراین، پس از آشنایی با شخصی بنام «فرج ابراهیم» کوچه مدق را با هدف ازدواج ترک می‌کند، ولی در دام «فرج ابراهیمی» می‌افتد که در واقع تاجر ناموس بوده و دخترانی همچون حمیده را اغفال کرده و به فساد اخلاقی می‌کشانند. شخصیت‌های داستان عبارتند از ۱. عباس حلو،

آرایش‌گر محله و نامزد حمیده است. ۲. حسین کرشه، پسر استاد کرشه قهوه‌چی که به ارتش انگلیس می‌پیوندد. ۳. سلیم علوان، تاجر بزرگ و صاحب کاروانسرا در کوچه است. ۴. زیطه، صورت‌گر گداهاست که به گریم دیگر گداها می‌پردازد. ۵. دلاله، نامادری حمیده است. ۶. خانم سنیه عفیفی، زن مطلقه و ثروتمندی است که دکتر بوشی و نامادری حمیده مستأجر او هستند. ۷. حسنیه نانوا، نانوی محل و زن نیرومندی است که شوهرش را کتک می‌زند. ۸. جعده، شوهر حسنیه و شخص ضعیف و ساده لوحی است. ۹. استاد کرشه، صاحب قهوه‌خانه کوچه که از لحاظ اخلاقی منحرف است. ۱۰. سید رضوان حسینی، مرد دیندار و معتمد کوچه است. ۱۱. فرج ابراهیم، افسری که دلال ناموس است و حمیده را اغفال می‌کند. ۱۲. شیخ درویش، کارمند بازنشسته که شیفته فرهنگ غربی است. ۱۳. دکتر بوشی، دندانپزشک کوچه است.

تعریف شخصیت از منظر علم روان‌شناسی

اصطلاح شخصیت از واژه لاتینی Persona نشأت گرفته است. واژه پرسونا در واقع به نقابی گفته می‌شود که در دوران کهن هنرمندان یونانی به هنگام اجرای نمایش بر صورت خود می‌زدند (عبدالجبار الجبوری، لا تا: ۱۸). گوردن آلپورت^۲، می‌گوید: شخصیت، یک رفتار و فعالیت نیست، بلکه چیزی است که در ورای اعمال انسان است (Hansenne, 2003: 15).

شخصیت، عنصری از عناصر داستان

شخصیت، را باید مهم‌ترین عنصر در ساختار روایی قلمداد کرد، زیرا این عنصر به عنوان عاملی ارتباط دهنده در ساختار روایی، دیگر اجزا و عناصر روایی را به هم مرتبط می‌سازد (عبدالمحسن، ۲۰۱۱: ۴۴). شخصیت در اثر روایتی و نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل وی و در آنچه که می‌گوید و انجام می‌دهد، وجود داشته باشد. خلق چنین شخصیت‌هایی را که برای خواننده در حوزه رمان، مثل افراد واقعی جلوه می‌کنند، شخصیت‌پردازی می‌گویند (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۸۵). ساختمان داستان بر اساس شخصیت بنا می‌شود و شکل‌گیری آن بدون حضور شخصیت غیر قابل تصور

است. بعضی از صاحب نظران معتقدند که رمز پذیرش یک اثر ادبی و میزان دوام و نفوذ آن بستگی به شخصیت و نحوه پردازش شخصیت‌ها دارد (خواجه پور و علامی، ۱۳۹۲: ۱۱۰). بدون شخصیت هیچ اتفاقی رخ نخواهد داد و حتی در صورت وقوع حادثه‌ای، آن حادثه فاقد تأثیر احساسی بر خواننده خواهد بود (روحی الفیصل، ۱۹۹۵: ۷۵). به وسیله شخصیت است که می‌توان درون مایهٔ رمان را تشخیص داد (سعدون حیدر، ۲۰۱۱: ۹۸). پس مهم‌ترین عامل طرح داستان شخصیت داستانی است (یونسی، ۱۳۷۹: ۳۳). شخصیت‌های مورد تحلیل در این جستار عبارتند از حمیده، حسین کرشه، زیطه و سلیم علوان.

شخصیت برتری طلب خودشیفته

نهاد جایگاه امیال مادی و غریزی

بر اساس نظریهٔ شخصیت «فروید» ساختار انسان از سه بخش «نهاد» و «خود» و «فراخود» تشکیل می‌شود. «نهاد، جایگاه غرایز مادی همچون میل انسان به آب و غذا برای رفع تشنگی و گرسنگی و میل به ثروت و مقام است. هرگاه «نهاد» تحریک شود و تحت فشار قرار گیرد و خواسته‌های مادی‌اش برآورده نشود اضطراب به وجود می‌آید (عباس، ۱۹۹۶: ۳۳). «حمیده» دختری از خانوادهٔ تهی‌دست است که بعد از فوت والدینش تحت سرپرستی مادر خوانده‌اش قرار می‌گیرد. فقر باعث می‌شود که ثروت برای او تبدیل به یک عقده شود و اضطراب رسیدن به پول تمام روانش را فرا می‌گیرد و تعادل روحی‌اش را دچار مشکل می‌کند، پس پیوسته «نهاد» او برای رفع این عقده و برآوردن نیاز او به ثروت تلاش می‌کند: او مشاهدهٔ و بترین‌های لباس‌ها و ظروف و اثاث گران قیمت را دوست داشت که در نفس زیاده طلب و آرزومند قدرت و سیطره‌اش، رؤیایی جادویی را برمی‌انگیخت و بندگی قدرت را بر همین اساس در عشق به مال متمرکز کرده بود، با این توجیه که کلید جادویی و تسخیر کنندهٔ تمام نیروهای ذخیره در وجود اوست. شناختی که از خود داشت وی را شیفتهٔ مال می‌کرد. ثروتی که لباس می‌آورد و هر آنچه که خواهش‌های نفسانی طلب کنند (محفوظ، ۱۹۹۰: ۶۵۷).

خودشیفتگی

حمیده، دختر فقیری است که به علت گذشته‌اندوه‌بارش زندگی روانی پر تنش دارد. این تنش میان لایه‌های شخصیتی او یعنی «نهاد»، «خود» و «فراخود» او روی می‌دهد. در «نهاد» و «ناخودآگاه» حمیده نیازهایی مادی سرکوب شده‌ای ذخیره شده که ریشه در دوران کودکی او دارد. این نیازها تبدیل به عقده‌هایی شدند که بعدها به علت شرایط محیطی پیرامون حمیده سر باز کرده و به شکل‌ها و رفتارهای متفاوت بروز می‌کنند و برای رفع این عقده‌ها به دنیای خیالی درون خود می‌خزد و خود را در آن برجسته می‌سازد و به نوعی خودشیفتگی دچار می‌شود. هر کسی در شخصیت خود رگه‌هایی از خودشیفتگی دارد که به آن خودشیفتگی سالم^۳ گفته می‌شود که در واقع احترام به خویشتن است. ولی، خودشیفتگی مخرب و بیمارگونه^۴ مقابل آن است که بزرگ‌نمایی خود در درون فرد است. این افراد آرمان‌های بسیار غیر واقعی را تجسم می‌کنند و شکست را تحمل نمی‌کنند و کاستی‌های خود را نمی‌پذیرند (بحیری، ۱۹۸۷: ۳۲-۳۴). موارد زیر از دیگر ویژگی‌های این شخصیت‌ها است که در حمیده نیز نمود می‌یابد:

بلند پروازی و خود بزرگ‌پنداری

بزرگ‌ترین عقده‌ حمیده ثروت بود که باعث شد برای خود دنیای غیر واقعی فرض کند و در آن همه صفات خوب را به خود نسبت دهد و خود را از دیگران بالاتر بداند، مثلاً گمان می‌کند که همه شیفته او هستند: مادر حمیده لبخندی زد و گفت: اگر سینه خانم عروسی کند هیچ زنی نباید ناامید باشد. دختر جوان نگاه غضبناک خود را به وی دوخت و با تندی گفت: من دنبال ازدواج نیستم ازدواج بدنبال من می‌گردد. من ازدواج را بارها دور می‌اندازم...بله! امیر زاده دختر امیر! دختر تمسخر مادر را نشنیده گرفت و با همان لحن تند گفت: در این کوچه کسی هست که لیاقتش را داشته باشد؟ (محفوظ، ۱۹۹۰: ۶۵۱). در ادامه نامادری‌اشبه او می‌گوید: البته که سرکار خانم شایسته یک کارمند عالی رتبه هستند. او به تندی پرسید: آیا کارمند خداست؟ (همان: ۶۵۲).

میل زیاد به زیبایی و قدرت برای اشباع

زیبایی، از عواملی بود که باعث ایجاد اعتماد به نفس کاذب حمیده و در نتیجه خودشیفتگی‌اش می‌شد. این زیبایی فقر حمیده را جبران می‌کرد و به او روحیه‌ای قوی می‌داد که باعث می‌شد خود را از همه بهتر بداند: دختر تنگدستی بود، اما اعتماد به نفس را از دست نداده بود. شاید زیبایی چشمگیرش در پراکندن چنین اعتمادی محکم و روحیه‌ای قوی در زوایای وجودش نقش داشت (همان: ۶۵۷). او همچنین از اینکه همیشه مورد توجه دیگران باشد، لذتی وافر می‌برد: بین دوستان کم سنش راه می‌رفت و به جمالش می‌نازید و به زبان درازش مسلح بود و لذت می‌برد از اینکه چشم‌ها از سر بی‌اعتنایی می‌گردند و پس از گذشتن از همه بر او مستقر می‌شوند (همان: ۶۵۸).

همانطور که گفتیم شخصیت انسان به سه بخش تقسیم می‌شود که با توجه به میل زیاد حمیده به جاه‌طلبی، ریشه این جاه‌طلبی در فراخود قوی او بود که در اینجا به بررسی آن خواهیم پرداخت.

فراخود قوی

«فراخود» منبع فخر انسان است و شخص را مجبور می‌کند آن‌گونه که می‌خواهد، باشد، نه آن‌گونه که هست. «فراخود» ممکن است لجباز و بی‌پروا و مصرّ در برآورده کردن اهداف و آرمان‌هایش باشد که در این مورد شبیه بی‌منطقی «نهاد» در برآوردن خواسته‌هایش است (انجلر، ۱۴۱۱: ۶۱-۶۲). حمیده، پس از پیوستن «عباس حلو» به ارتش، به طور تصادفی با شخصی به نام «فرج ابراهیم» آشنا می‌شود. «فرج ابراهیم» اعتماد به نفس بالایی داشت و برای حمیده سخت بود که چنین شخصی در برابرش قرار بگیرد. در اینجا است که دو فراخود بسیار قوی با هم برخورد می‌کنند و این برای حمیده نوعی مبارزه طلبی ایجاد می‌کند: بار دیگر توجه کرد و با چشمانی رو به رو شد که با همان دریدگی و گستاخی نگاهش می‌کردند. خنده‌ای غریب در آن‌ها دید که خود را باخت و نتوانست خود را کنترل کند. سرش را به جای اولش بازگردانید، در حالی که بسیار خشمگین شده بود. این خنده غریب خفه‌اش کرده بود. چون از اعتماد به نفس و مبارزه

جویی بیش از حد سخن می‌گفت. وجود درنده و بی‌آرامش را ملتهب می‌کرد و آنرا منفجر می‌ساخت. احساس میلی سرکش داشت به طوری که می‌خواست ناخن‌هایش را در جایی فرو کند، مثلاً اگر می‌شد در گردنش فرو کند (محفوظ، ۱۹۹۰: ۷۰۹). ولی این حس مبارزه طلبی حمیده از یک تناقض درونی نشأت می‌گرفت، اول اینکه حمیده قبول نداشت کسی بالاتر از او باشد و این ناشی از بزرگ شدن بیش از حد فراخود او بود که دنیایی غیرواقعی برای او ایجاد کرده بود: اعماق وجودش از اینکه نیرویش با نیروی این مرد قوی، با منزلت و خودپسند سنجیده می‌شود آتش می‌گرفت. با خشم و به سختی تکان خورد و به خود آمد و در درونش حسرت و سرکشی و ستیزه جویی و شوق برانگیخته شد (همان: ۷۱۲). دوم اینکه این مرد عقده رفتارهای مردانه‌اش را مرتفع می‌کرد و هم نیازهای «نهاد» او یعنی پول و شهوت را برآورده می‌ساخت و آرمان‌های «فراخود» او را عملی می‌کرد: در این حال، مرد تازه‌ای در افق زندگی او پدیدار شد که در درونش انقلابی بزرگ و سیل آسا برپا کرد و غرایز خفته‌اش را برانگیخت. تکبرش او را خشمگین می‌کرد و مبارزه طلبی‌اش او را خفه می‌کرد و وجاهتش او را می‌فریفت. مردانگی و جمالش وی را به هیجان می‌آورد. نیرویی پنهان از غرایز مدفونش وی را به سویس می‌کشاند، زیرا آنچه در او جمع شده بود در مردان دیگری که می‌شناخت، سراغ نداشت: قدرت و مال و ستیزه جویی (همان: ۷۱۱). این حس دوگانه در نهایت موجب جذب او به رقیب سرسخت و فراخود بسیار قوی شد که نیازهایش را برآورده می‌ساخت: زبانش از غضب می‌گفت و در درون از شادی می‌رقصید. چهره‌اش گرفته و درهم می‌نمود، اما رؤیاهایش نفس می‌کشیدند و شادی می‌کردند. بالاتر و مهمتر از این، نه تنها لحظه‌ای کینه‌اش (افندی فرج ابراهیم) را به دل نگرفت، بلکه هیچ وقت تحقیرش نکرد و او زندگی، مجد، قدرت و خوشبختی‌اش بود (همان: ۷۳۰).

خود و دغدغه‌های آن

خود، پیوسته مجبور است با قوه تفکر به حل تناقض بین «نهاد» و «فراخود» پردازد. پس نباید آرام باشد و همیشه باید منتظر کشمکش بین «نهاد» و «فراخود» باشد (فروید،

۱۴۰۹: ۹۴). درون «حمیده» شاهد یک کشمکش وسیع است که از یک سو «نهاد»، «خود» را برای برآورده کردن نیازهای مادی‌اش تحت فشار قرار می‌دهد و از سوی دیگر «فراخود»، «خود» را برای برآورده کردن دنیای غیر واقعی به چالش می‌کشد. در اینجا «خود» از دریچه تعقل وارد شده و عواقب بد زیاده خواهی‌های «فراخود» را گوش زد می‌کند و سعی در منصرف کردن او از این تصمیم غیر عقلانی «فراخودش» دارد، زیرا او می‌خواهد با «فرج ابراهیم» از خانه فرار کند: حمیده از خود پرسید: بین فردا راجع به من چه چیزهایی می‌گویند! پاسخش تنها یک کلمه بود: هر جایی...! دلش گرفت چنان که دهانش خشک شد و بر خوردی را به یاد آورد - با دوستانش که دختر بچه‌های شاغل در کارگاه بودند - داشته و او با فریاد دشنامش داده و گفته بود: ای دختر خیابانی... هر جایی... (همان: ۷۳۰). برای آگاهی بیشتر از ارتباط بین «نهاد»، «خود» و «فراخود» و کشمکش بین آن‌ها (نک: معروف و خزلی، ۱۳۹۲: ۱۹۶-۲۰۴).

برتری فراخود بر خود و عواقب آن

«خود» حمیده در برابر «فراخودش» شکست می‌خورد و او «با فرج ابراهیم» از خانه فرار می‌کند. او وقتی که می‌فهمد «فرج ابراهیم» تاجر ناموس است خشمگین شده و به او حمله ور شده و میل به سرکشی‌اش را ارضا می‌کند، ولی با مقاومت «فرج ابراهیم» رو به رو می‌شود و در برابر قدرت او کم می‌آورد و در نهایت تسلیم او شده، به آن روی می‌آورد و جذبش می‌شود: حمیده غریزه خشنش او را به هیجان آورد و دستش را بلند کرد و با قدرت و بی‌رحمی با دستش بر گونه‌اش نواخت، طوری که دیوارهای اتاق صدایش را منعکس کردند. مرد لحظاتی چند بی‌حرکت در جایش ایستاد. سپس لبخندی تمسخرآمیز بر گوشه چپ دهانش نشست و با سرعتی باور نکردنی دست بلند کرد و با قدرت تمام سیلی بر گونه راست دختر نواخت. بعد دست چپ را بلند کرد و قبل از اینکه دختر از سیلی اول به خود آید با شدتی بیشتر بر گونه دیگرش زد. رنگ دختر زرد شد. لرزشی حیوانی بدنش را تکان داد و به لرزه انداخت و خود را بر روی سینه مرد انداخت و انگشت‌هایش را در گردن او فرو کرد. اما، مرد این حمله را با

آرامش دفع و تحمل کرد و برای دفع آن نکوشید، بلکه او را در میان بازوان خود قرار داد و چنان سخت فشار داد که نزدیک بود له شود. انگشتان حمیده آرام آرام سست شدند و گردن مرد را رها کردند و شانه‌هایش را لمس کردند (همان: ۷۴۰-۷۴۱).

حمیده، از «فرج ابراهیم» می‌خواهد با او ازدواج کند، ولی نمی‌پذیرد. حمیده خشمگین شده و به او سیلی می‌زند، ولی «فرج ابراهیم» کاری نمی‌کند و به ندای مبارزه طلبی حمیده پاسخ منفی می‌دهد و این برای «حمیده» بسیار گران است. پس میل به کشتن او در درون حمیده ریشه می‌دواند: ناگهان میلی سوزان به کشتن در درونش جریان افتاد. تمایلی اسیر کننده، نه کینه‌ای سطحی و مقطعی در درونش منفجر شد. احساس می‌کرد که ریختن خون او در چارچوب توانش می‌گنجد. دلش گرفت و تشویش و نفرت بر او چیره شد. میل به انتقام در وجودش می‌جوشید و شعله‌هایش زبانه می‌کشید (همان: ۷۵۸-۷۵۹). سرانجام زیاده‌خواهی «فراخود» حمیده و افراط «نهاد» او در برآوردن نیازهای مادی‌اش خوش نبود و او را به فساد اخلاقی و خودفروشی کشاند: سربازها به سویس می‌شتافتند و به پایش اسکناس می‌ریختند. در میان زنان هرزه، مرواریدی بی‌همتا شد (همان: ۷۵۹).

شخصیت برتری طلب انتقام جو-خشن

برتری طلبی انتقام جو

شخص انتقام جو، خود را مطابق (خود ایده‌آل) اش می‌پندارد. چنین افرادی به هیچ وجه نمی‌توانند تحمل کنند کسی بیشتر از آن‌ها می‌داند و قدرتش زیادتر از آن‌هاست. هیچ کس نباید در هیچ زمینه‌ای برتر از او باشد، زیرا او مجبور است رقیبش را از مقامی که دارد پایین بکشد (محمودیان، ۱۳۶۳: ۱۷۱-۱۷۲). حسین کرشه یکی از شخصیت‌های رمان است که مقید اخلاق و آداب نیست و خواهان برتری است: حسین کرشه از زرنگ‌های کوچک بود. به شادابی و کاردانی و بی‌باکی شهرت داشت. وقتی شرایط پیش می‌آمد تجاوز و گناه می‌کرد (محفوظ، ۱۹۹۰: ۶۵۴). «حسین کرشه» در آغاز، شاگرد یک دوچرخه‌سازی بود و مدتی نیز پیش پدرش شاگرد قهوه‌چی بود. بعدها به ارتش

انگلیس پیوست و وضعیت مادی اش خوب شد. پس از مدتی از ارتش انگلیس اخراج می‌شود و از اینکه عباس حلو از ارتش اخراج نشده خشمگین می‌شود و تحمل اینکه از او بالاتر باشد و جایگاه او را بگیرد، ندارد، چرا که نفس رقابت جوی او باید از دیگران پیشی بگیرد: به غوریه رسیده بودند که حسین پایش را به شدت بر زمین کوبید و به تندی گفت: اما همه‌اش باد هوا شد... از من بی‌نیاز شدند و بر خلاف میل من به کوچه برگشتم، تو را هم بیرون کردند؟ جوان به سردی پاسخ داد: نه... چند روزی به من مرخصی داده‌اند. خشم قلب حسین را خورد. لبخند سردی زد و گفت: من بودم که به این کار تشویقت کردم، اما تو ممانعت می‌کردی و حالا تو در ناز و نعمت به سر می‌بری و من بیکار پرسه می‌زنم. عباس آگاه‌ترین آدم به طبیعت فریبکار و شرور دوست خود بود، پس دل شکسته گفت: در هر حال آخر کار ما هم نزدیک است، آنها این را به ما تأکید کردند. حسین اندکی آرام گرفت و آنگاه با لحنی اندوه‌بار گفت: جنگ چطور با این سرعت تمام شد؟ (همان: ۷۵۲).

از ویژگی‌های دیگر تیپ شخصیتی انتقام‌جو این است که مهم‌ترین محرک و انگیزه این تیپ شخصیتی، پیروزی انتقام‌جویانه است که میل به رقابت مخرب و شدیدی در شخص ایجاد می‌کند. عطش انتقام این افراد آنقدر زیاد است که سراسر زندگی و همه هدف‌ها و نقشه‌هایش را تحت تأثیر قرار می‌دهد (محمودیان، ۱۳۶۳: ۱۷۱-۱۷۲). حسین کرشه، نیز تنها راه رسیدن به بزرگی را در قدرت و تسلط می‌داند و معتقد است باید با خشم و انتقام جویی به پیروزی دست یابد و به اهداف و آرمان‌هایش برسد، پس او شیفته قتل، تجاوز و زورگویی می‌شود و دنیا را میدان جنگی می‌داند که باید در آن با خشونت و قدرت تاخت: حسین با حسرت گفت: چقدر دلم می‌خواست سرباز جنگجویی بودم! زندگی یک سرباز شجاع را تصور کن... وارد میدان جنگ می‌شود و پیروزی بعد از پیروزی. سوار هواپیما و تانک می‌شود. حمله می‌کند و می‌کشد و زن‌های فراری را اسیر می‌کند و پول فراوان به او می‌بخشند. مست می‌کند فراتر از قانون فریاد می‌کشد. به این می‌گویند زندگی! تو نمی‌خواهی سرباز بشوی؟ (محفوظ، ۱۹۹۰: ۵۷۲).

جامعه جنگ طلب، فضای اجتماعی‌ای را به وجود می‌آورد که انگیزه‌های خصمانه را پشتیبانی می‌کند و انگیزه‌های دوستی و مهر طلبی را از بین می‌برد (روبنسون، ۲۰۰۴: ۱۴). «حسین کرشه» در جامعه مصری زندگی می‌کند که درگیر جنگ جهانی دوم است و فضای آن مملو از خشونت و ستیزه جویی است و قدرت حرف اول را می‌زند، پس «حسین کرشه» به عنوان عضوی از این جامعه تحت تأثیر این فضا تنها راه رسیدن به هدفش را در انتقام جویی می‌بیند.

عوامل محیطی که مجموعه‌ای از ساختارها همچون خانواده، مدرسه، دین، نظام اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را در بر می‌گیرد، نیز بر شکل‌گیری شخصیت فرد تأثیر دارند (لازاروس، ۱۹۸۵: ۱۷۷). خانواده «حسین کرشه» همیشه میدان جنگی میان والدینش بود. آن‌ها تأثیر زیادی در خلق شخصیت انتقام جو و خشن حسین کرشه داشتند. پدرش استاد کرشه از لحاظ اخلاقی منحرف است: او مواد فروش بود و به کار شبانه عادت داشت. در دام انحراف و بی‌بند و باری افتاده بود و میل به شهواتش هیچ مرزی نداشت و از آن پشیمان نبود و کسی توقع توبه از او نداشت (محفوظ، ۱۹۹۰: ۶۶۰).

خشونت و پرخاشگری

از ویژگی‌های شخصیت‌های خشن و پرخاشگر این است که در دنیای آن‌ها همه متخاصم هستند. زندگی، جنگلی است که در آن برتری، قدرت و درنده‌خویی مزیت‌های مهم هستند. با این حال آن‌ها نیز همانند شخصیت‌های مطیع به وسیله ناامنی، اضطراب و خصومت برانگیخته می‌شوند (شولتز و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۷۶). دنیای حسین کرشه با توجه به شرایط محیط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی که در آن زندگی می‌کند، پر از کینه و دشمنی است، او شخصیتی خشن و پرخاشگر است و دنیا را دشمن خود می‌بیند و آن‌را معرکه‌ای می‌داند که باید در آن با بی‌رحمی بر دیگران حمله ببری: همان‌طور می‌بینی دنیا با دشمنی من را درمانده کرده و خشم و کینه‌ام را برانگیخته. اما یک جواب بیشتر برایش ندارم، یا زندگی برای ماست یا دنیا را با هر آنچه در آن است به آتش می‌کشیم (محفوظ، ۱۹۹۰: ۷۵۴).

«حسین کرشه» همراه «عباس حلو» وارد یک میخانه می‌شود که در آن‌جا با صحنه‌ای مواجه می‌شود که باعث احساس ناامنی و اضطراب و خشم در او می‌شود. در حالی که آن حادثه و صحنه چندان تحریک کننده نیست: عوکل، پسر مست روزنامه فروش باده نوش در همین موقع حرکتی کرد که نگاه همهٔ مجلس متوجه او شد. مستانه و با لحنی گنگ گفت: من عوکل هستم... زرننگ زرننگ‌ها... سرور مردان جهان. آیا کسی از شما هست که اعتراض داشته باشد؟ پسرک رفت و پشت سرش توفانی از خنده پدید آمد، ولی حسین کرشه سخت خشمگین شد و برقی از شرارت در چشمانش درخشید. به جای پسرک تف کرد و دشنامش داد و بر او لعنت فرستاد. کوچک‌ترین ندای مبارزه طلبی و لو بر سبیل مزاح کفایت می‌کرد تا شعلهٔ خشم او را برافروزد و خوی تجاوزگر پنهان در وجودش را برانگیزد. اگر دستش به پسرک می‌رسید یقه‌اش را می‌چسبید و زیر مشت و لگد می‌گرفت (همان: ۷۵۴).

شخصیت‌های عصبی در عالم آرمانی و رؤیایی خود محصورند، ولی وقتی با واقعیت روبه‌رو می‌شوند می‌خواهند که به توهمی غیر قابل تغییر، تبدیل شود. هرگاه شخص عصبی این عالم غیرواقعی را دنبال می‌کند از واقعیت دور می‌شود و این باعث افزایش عصبانیت او می‌شود (الجابر، ۱۴۱۱، ۱۴۴). حسین کرشه در یک دنیای رؤیایی و غیر واقعی سیر می‌کند، او جنگ را عامل رسیدن به بزرگی و ثروت می‌داند و می‌گوید که جنگ سال‌ها ادامه می‌یابد. او به زرننگی و قدرتش اطمینان دارد و می‌گوید: این بازویی که در جنگ پول می‌سازد، شایسته است در زمان جنگ چند برابرش را در بیاورد. به نظر تو کی جنگ تمام می‌شود؟ شکست ایتالیایی‌ها گولت نزند، آن‌ها در جنگ به حساب نمی‌آیند. اما هیتلر بیست سال دیگر می‌جنگد (محفوظ، ۱۹۹۰، ۶۵۵).

شخصیت‌های عصبی اساساً با شکست و ناامیدی روبرو می‌شوند، زیرا عالم آرمانی توهم گونهٔ آن‌ها با واقعیتی که درگیر آن هستند هماهنگی ندارد (الجابر، ۱۴۱۱: ۱۴۵). حسین کرشه، نیز پس از اینکه از ارتش انگلیس اخراج می‌شود با زن و برادر زنش نومیدانه به خانه پدرش باز می‌گردد و با دنیای واقعی و تلخ رو به رو می‌شود: جوان با گام‌های سنگین و با دلی پر از کینه و چهره‌ای درهم راه می‌رفت و به دنبال او جوانی

هم سن او و دختر بسیار جوانی می‌آمدند (محفوظ، ۱۹۹۰: ۷۳۳).

شخصیت سادیست^۵ و دیگر آزار

خود آزاری به سه شکل خودنمایی می‌کند: شکل اول، شخص دیگران را به طور کامل به خود وابسته می‌کند تا بر آنها تسلط داشته باشد. شکل دوم دیگر آزاری از تحکم و دیکته کردن به دیگران فراتر می‌رود و استثمار، به صورت تملک و استفاده هر چیزی که آنها دارند، چه چیزهای مادی و چه صفات عقلی و عاطفی را شامل می‌شود. شکل سوم، دیگر آزاری شامل میل به تماشای رنج دیدن دیگران و عامل ایجاد آن رنج بودن است. اگرچه این رنج می‌تواند شامل درد جسمی باشد، اما اغلب رنج بردن‌های عاطفی، از قبیل کوچک کردن و خجالت دادن را شامل می‌شود (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۰۴).

زیطه، شخصیتی مرموز و منفی است که افکار پلیدی در ذهنش جولان می‌دهد. با مردم ارتباطی ندارد و از آنها متنفر است و زندگی انگل‌واری دارد: روی زمین و درست زیر دریچه، گپه‌ای تیره دیده می‌شود که بخاطر کثافت و رنگ و بو هیچ فرقی با زمین ندارد. اگر اعضا و گوشت و خونسش نبود، حق نبود که به او انسان بگویند. این همان زیطه مستأجر حسنیه نانوا بود. جسدی بود لاغر و سیاه و جلبابی سیاه که اگر سفیدی ترسناک چشمانش نبود سیاهی بر سیاهی می‌نمود. وی از دید کوچه‌ای که در آن زندگی می‌کرد مرده انگاشته می‌شد. نه به ملاقات کسی می‌رفت و نه کسی به دیدنش می‌آمد. نه سودی برای کسی داشت و نه کسی به او فایده‌ای می‌رسانید، مگر دکتر بوشی و والدینی که از کراهت چهره‌اش برای ترساندن کودکانشان بهره می‌جستند (محفوظ، ۱۹۹۰: ۶۶۴-۶۶۵).

دیگر آزاری ذهنی و روحی

زیطه، نسبت به «جعده» (شوهر حسنیه نانوا) حسادت می‌کند و از او نفرت دارد و از اینکه او همیشه از زنش کتک می‌خورد، لذت می‌برد: تقریباً خرابه‌اش را در طول روز ترک نمی‌کرد و با پاییدن حسنیه نانوا و شوهرش آرام می‌شد و از گوش سپردن به

گفتگوهایشان یا دیدن کتک خوردن جعده از درز در که هر صبح و شب تکرار می‌شد، لذت می‌برد (همان: ۶۵۵). زیطه، نسبت به جعده بخاطر داشتن همسر رشک می‌ورزد: علاوه بر این‌ها بخاطر داشتن همسری خوش اندام بر او حسد می‌برد (همان: ۶۶۶).

زیطه، بخاطر عقده‌های روانی علاقه داشت تا دیگران را آزار روحی و جسمی بدهد، او با طعنه زدن به جعده، «حسنیه نانوا» را آزار می‌دهد: زن با خشم و نفرت گفت: یعنی هیچ راه گریزی نیست از این‌که مردم را با ترکیب زشت و بوی بدش آزار بدهد... اف... اف... دور شو و در را پشت سرت ببند! زیطه با بدجنسی گفت: ممکن است قیافه‌های زشت‌تر و بوهای گندتر هم پیدا شوند. حسنیه نانوا دریافت به شوهرش کنایه می‌زند. چهره‌اش تیره شد و با لحنی تهدید آمیز گفت: منظورت چیست بچه کرم خاکی؟ و مرد جرأت کرد و گفت: برادر بزرگوارمان جعده... (همان: ۶۹۶-۶۹۷).

زیطه، نسبت به همه انسان‌ها کینه دارد و در ذهنش افکار پلیدی را تجسم می‌کند که در آنها شاهد زجر کشیدن افراد کوچک است و تصاویر خونبار و هولناکی را در ذهنش تصور می‌کند که گویی آبی بر آتش کینه‌اش است و از آن لذت می‌برد: خوش گمانی نسبت به مردم را با کینه به آنها عوض کرده بود. هرگاه صدای شیون بر مرده‌ای را می‌شنید، از شادی می‌رقصید و انگار که به مرده می‌گوید: حالا نوبت توست که مزه خاک را بچشی که رنگ و بویش روی بدن من عذابت می‌داد. چه بسا که زمان طولانی فراغتت صرف تصور انواع شکنجه‌هایی می‌شد که برای مردم آرزو می‌کرد. از این خیال‌پردازی لذتی وافر می‌برد که هیچ لذتی با آن برابری نمی‌کرد. جعده را تصور می‌کرد که ده‌ها تبر به پیکرش خورده و تبدیل به قطعه‌ای گوشت تکه تکه و سوراخ سوراخ شده است!... آقای سلیم علوان را در ذهن تجسم می‌کرد که بر زمین افتاده و غلطک بر روی بدنش می‌رود و می‌آید و خونش به طرف صنادقیه جاری می‌شود. یا به خیالش می‌رسید که ریش شرابی رنگ سید رضوان حسینی را گرفته و می‌کشد و در تنورشعله ور می‌اندازد و بعد مثل کنده‌ای نیم سوخته (که شبیه زغال است) بیرونش می‌کشد... استاد کرشۀ را زیر چرخ‌های قطار (تراموا) می‌دید که اعضایش جدا شده و اعضای له شده‌اش را در گونی کثیفی جمع می‌کنند که در خور انسان نیست (همان: ۶۶۵).

دیگر آزاری جسمی و عملی

کار اصلی «زیطه» شکستن دست و پا و ناقص کردن اعضای دیگر گداهایی است که بدان نیازمندند. او که همیشه در ذهن پریشانش دیگران را عذاب می‌دهد، آن‌را عملی کرده و با اشتیاقی تام به شکستن دست و پای اشخاص می‌پردازد و نفس بی‌رحم و دیگر آزارش را خرسند می‌سازد: زمانی که به کار عیب‌آفرینی روی مشتری می‌پرداخت، با سنگدلی شگفتی که در ورای راز شغش پنهان بود بر او فشار می‌آورد و آنگاه طعمه‌هایش ناله‌های دردناکی می‌کرد برقی از جنون در چشمان وحشت‌انگیزش می‌درخشید (همان: ۶۶۵).

در جای دیگر با میل زیاد و با بی‌رحمی شروع به شکستن اعضای کسانی می‌کند که برای تغییر شکلشان به گداها نزد او می‌آیند: او با آرامش خاطر و شادی درونی به یکی از قربانیان بی‌نوایش می‌گوید: زیطه ادامه داد: بله...البته...حالا دست به کار می‌شویم عمل سختی است آستانه تحملت را امتحان می‌کنیم، تا جایی که می‌توانی دردت را پنهان کن...دردی را که این بدن رنجور و لاغر زیر دست‌های بی‌رحم او می‌کشید به ذهن آورد و بر لبان رنگ‌پریده‌اش لبخندی شیطانی نقش بست (همان: ۶۶۷).

این دیگر آزاری «زیطه» و نفرت او از دیگران به انسان‌های زنده محدود نمی‌شد و مردگان را نیز شامل می‌شد. او با همکاری دکتر بوشی به درون قبر مردگان تازه دفن شده می‌رفت و دندان‌های طلای آن‌ها را بیرون می‌آورد: شمع روشن شد و قبر را نورانی کرد و زیطه نگاه بی‌رحمانه خود را بر جنازه‌هایی دوخت که پیچیده در کفن‌ها در تاریکی قبر به صورت منظم و کنار هم چیده شده بودند. و سکوت قبر از نابودی همیشگی سخن می‌گفت، ولی در دل زیطه هیچ پژواکی (ترس) طنین نمی‌انداخت. به سرعت نگاه بی‌رحمانه‌اش بازگرداند و بر کفن جدید که در اول قبرستان بود متمرکز کرد. و چمباته زد و با قوز نشست، سپس با دو دست سرد و بی‌روحش سر جنازه را بیرون آورد و لبهایش را گشود و با سر انگشتانش دندان‌های طلایش را لمس کرد و بیرون آورد و در جیبش گذاشت، در حالیکه انگشتانش آلوده شده بودند (همان: ۷۴۴).

ولی وقتی می‌خواهند از قبر بیرون بیایند پلیس آن‌ها را دستگیر و روانه زندان می‌کند و این‌گونه «زیطه» نیز عاقبت افکار پلید و کارهای غیر انسانی‌اش را می‌بیند. اما چه عاملی در شکل‌گیری شخصیت «زیطه» تأثیر بیشتری داشته است؟ افزون بر خانواده، طبقه اجتماعی شخص نیز یکی از مهمترین عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت است (هویر، ۱۹۹۹: ۱۳۵). پس طبقه اجتماعی شخص جایگاه، نقش، وظایف او را مشخص می‌کند و این‌ها عواملی هستند که در شناخت فرد از خود و دیگران بسیار مؤثر هستند (Pervin&john, 2005: 10). زیطه، در خانواده بسیار فقیری زندگی می‌کرده که والدینش بی‌خانمان بودند. او از لحاظ اجتماعی از طبقات فرودست جامعه محسوب می‌شد و همین باعث کینه‌اش نسبت به مردم شد: مهارت در هنرش را از طریق تجارب زندگی‌اش کسب کرد. در رأس این تجارب اشتغال او در سیرکی سیار برای زمانی طولانی بود. و همچنین ارتباطش با جمع گداها که مربوط به دوران کودکی‌اش است، زمانی که تحت سرپرستی والدین گدایش زندگی می‌کرد. او به فکر انجام هنر گریمی افتاد که از یکی از گدایان در سیرک آموخته بود. در آغاز به عنوان سرگرمی بود، ولی بعداً بخاطر سختی گذران معیشت، شغل او شد (محفوظ، ۱۹۹۰: ۶۶۵).

شخصیت پارانوئید^۶

از نظر رفتاری، افراد پارانوئید در برابر نفوذ بیرونی مقاوم هستند. آن‌ها تنش مزمن دارند، زیرا به طور مداوم علیه تهدیدهای تصویری از محیط خود برانگیخته هستند. به لحاظ ارتباطات میان فردی، این افراد بی‌اعتماد، پنهان‌کار و انزواگرا هستند. آن‌ها نسبت به انگیزه‌های دیگران عمیقاً مشکوک بوده و ماهیتاً صمیمیت گریزند و پیشقدم شدن‌های دیگران برای تعامل را رد می‌کنند (کریمی، ۱۳۸۹: ۲۴۴-۲۴۵). سلیم علوان، از شخصیت‌های مغرور و اشرافی داستان است که ویژگی‌های شخصیت‌های پارانوئید را دارد. بی‌اعتمادی به دیگران و اضطراب ضربه خوردن از اطرافیان او را دچار نوعی وسواس و دلهره می‌کند که همیشه نسبت به دیگرانشک دارد. او با توجه به حرفه‌اش که تجارت است به هیچ کس اعتماد ندارد، حتی به کارگران و کارمندهایی که سال‌ها

آن‌ها را شناخته است. پس اتاقش را در کاروانسرا طوری قرار داده تا بر همه تسلط داشته باشد و به ندای وسواس‌های فکری خود پاسخ مثبت دهد: آقای سلیم علوان در دفتر بزرگش که در انتهای راهرو قرار داشت، می‌نشست. این راهرو به حیاط کاروانسرا منتهی می‌شد. گرداگرد حیاط را انبارها احاطه می‌کردند. محل دفتر طوری انتخاب شده بود که می‌توانست از آنجا به داخل و خارج کاروانسرا اشراف داشته باشد. این کار، مراقبت از کارگران و باربرها و مشتریان را برای او میسر می‌ساخت. با توجه به همه اینها چنین نقطه‌ای را بر تنها نشستن در یک اتاق پرت ترجیح می‌داد. زیرا تاجر واقعی به تعبیر وی باید همیشه چشم و گوشش باز باشد (محفوظ، ۱۹۹۰: ۶۶۸).

این بدگمانی نسبت به همه در تمام زندگی سلیم علوان ریشه می‌دواند و آنرا تحت تأثیر قرار می‌دهد، او پس از آنکه سکتۀ قلبی می‌کند بیش از پیش نسبت به دیگران مشکوک می‌شود و آن‌ها را عامل بیماری‌اش می‌داند. وقتی از بیمارستان مرخص می‌شود به عیادتش می‌آیند، ولی در دل به آن‌ها دشنام می‌دهد: چاره‌ای ندید جز این که دستش را تسلیم آن‌ها کند تا یکی پس از دیگری آن‌را بیوسند. با نفرت از لمس لبهایشان با خود گفت: وای بر شما دروغگویان... به خدا شما عامل اصلی این بلایید (همان: ۷۱۷).

مظنون بودن و شک به همسر

دل مشغول بودن به شک غیر موجه درباره وفاداری یا قابل اعتماد بودن دوستان یا وابستگان یا در مورد وفاداری همسر یا شریک از دیگر ویژگی‌های شخصیت پارانویید است (کریمی، ۱۳۸۹: ۲۴۵-۲۴۶). سلیم علوان، عاشق «حمیده» می‌شود، به همین خاطر او نسبت به همسرش مشکوک می‌شود، زیرا گمان می‌کند از راز عشقش به «حمیده» آگاهی یافته است، این مسأله برای او که شخصیتی جاه طلب و مغرور است، بسیار سخت است، زیرا گمان می‌کند همسرش او را بخاطر این موضوع سرزنش می‌کند. به همین خاطر روان او آشفته می‌شود و همسرش را دشمن و بدخواه خود می‌داند که به سلامتی‌اش حسادت می‌کند. بر سرش فریاد می‌کشید و می‌گفت: سلامت و عافیت من مثل خاری در چشم تو بود، حالا که از بین رفته پس ای افعی این آسایش مبارکت

باشد. بد گمانی‌اش شدت یافت تا آن‌جا که روزی شک کرد که همسرش از قصد وی در ازدواج با حمیده آگاه شده است، زیرا چه بسیار چشمانی که اموری این‌چنین را مخفیانه زیر نظر دارند و چه بسیار زبان‌هایی که برای پراکندن آن و رساندنش به طرف ذی نفع داوطلب شده باشند. هیچ بعید نبود که زن به فکر انتقام بیفتد و دست به کاری بزند و سلامت عقل و روح او را از بین ببرد...! (محفوظ، ۱۹۹۰: ۷۴۹).

رفتار نامناسب با دیگران

انسان پارانوییدی، فردی کاملاً خسته کننده است که هم انرژی خود و هم انرژی اطرافیان را به هدر می‌دهد، هم خود و هم اطرافیان را به ستوه می‌آورد (گنجی، ۱۳۸۳: ۲۵۱). سلیم علوان، رفتارش بسیار تحکم آمیز و خسته کننده بود که حتی باعث طرد برخی از کارمندانش شد. این رفتار نادرست او پس از بیماری‌اش شدت بیشتری یافت و تمام اطرافیانش به ویژه کارمندانش را دربرگرفت: در اوقات کار و لحظه‌های صلح و آرامش که نفسش در آن صفایی می‌یافت و از زنگار تشویش‌ها و دل مشغولی‌ها پاکش می‌کرد، انگار فرصتی می‌یافت تا روابط خود را با آدم‌های پیرامونش به فساد بکشاند. یا با خودش می‌جنگید یا در ستیز با مردم بود. کارکنان کاروانسرا از همان آغاز دریافته بودند که آقایان به آدمی منحرف و ملعون تبدیل شده است. منشی، پس از ربع قرن و خدمت طولانی استعفا کرد. بقیه کارکنان نیز با رنج و دلهره به کارشان ادامه می‌دادند. اهل کوچه می‌گفتند که او در حالتی بین تعقل و جنون است (محفوظ، ۱۹۹۰: ۷۴۹).

سوء استفاده از دیگران

به راحتی و به علل بسیار جزئی احساساتی می‌شود. همه چیز و همه کس را به خاطر هوا و هوس‌های خود کنار می‌گذارد. قضاوت‌های او غلط، سطحی و عجولانه است (گنجی، ۱۳۸۳: ۲۵۱). سلیم علوان، پس از اینکه «حمیده» فرار کرد بسیار با همسرش که زنی صبور بود بدرفتاری کرد و به او گفت: که دیگر او را نمی‌خواهد و قصد ازدواج دارد: مرد روزی با خشونت و تحقیر به زنش گفت: از زندگی کردن با تو خسته شده‌ام و

من در ازدواج کردن حق قانونی دارم و از تو پنهان نمی‌کنم و بار دیگر شانسم را امتحان می‌کنم (محفوظ، ۱۹۹۰: ۷۴۹).

سوء ظن‌های بی‌مورد

شخصیت پارانویید، حمله‌هایی را به منش یا حیثیت خود تصور می‌کند که برای دیگران مشخص نیستند و در واکنش نشان دادن با خشم و حمله متقابل، سریع است و دچار سوء ظن‌های بدون توجیه است (کریمی، ۱۳۸۹: ۲۴۶). سلیم علوان، نیز دچار چنین توهماتی می‌شود و گمان می‌کند شخصیت او مورد تمسخر قرار گرفته است. یک بار سلیم علوان با «شیخ درویش» برخورد می‌کند و «شیخ درویش» بدون آن‌که خبری از علاقه «سلیم علوان» به «حمیده» داشته باشد با خود می‌گوید: «حمیده» فرار کرد! ولی «سلیم علوان» خیال می‌کند او از این قضیه باخبر است و می‌خواهد به او کنایه بزند، پس خشمگین می‌شود و بر او فریاد می‌زند: پیش از ظهر آقای سلیم علوان به طرف کاروانسرا می‌رفت که به شیخ درویش برخورد که برای انجام کاری می‌رفت. وقتی نزدیک در کاروانسرا به هم رسیدند خطاب به خود و با صدای بلند گفت: حمیده غیبت زده! آقای علوان مبهوت شد و گمان کرد که روی سخن شیخ با اوست. نتوانست خود را کنترل کند و بر سرش فریاد کشید: این چه ربطی به من دارد؟ اما شیخ درویش ادامه داد نه تنها غیبت زده، بلکه فرار کرده... و نه تنها فرار کرده، بلکه با یک مرد فرار کرده است. در انگلیسی به این کار می‌گویند... اما قبل از این که تلفظ کلام خود را به پایان برساند آقا از خشم منفجر شد و فریاد زد: امروز روز نحسی است که روی من به روی تو دیوانه افتاده. از جلوی چشم من دور شو، لعنت خدا بر تو باد (محفوظ، ۱۹۹۰: ۷۵۰-۷۵۱).

رفتار اجتماعی محدود

سبک هیجانی شخصیت‌های پارانویید به صورت سرد، کناره‌گیر، بی‌هیجان و بدون شوخ طبعی مشخص می‌شود (کریمی، ۱۳۸۹: ۲۴۶). سلیم علوان، با اهالی کوچه ارتباط

اجتماعی ضعیف و سردی داشت، گویی که در آن کوچه وجود نداشت: بیشتر عمرش را در کوچه گذرانده بود، اما هرگز از اهالی کوچه به حساب نیامده و برای هیچ‌کدام از ساکنانش حسابی باز نکرده بود. اگر سید رضوان حسینی و شیخ درویش نبودند، هیچ‌گاه دستی برای سلام بر نمی‌افراشت (محفوظ، ۱۹۹۰: ۶۷۰). رفتارهای مخفیانه و رازهای سر به مهر سلیم علوان باعث شد زندگی‌اش در هاله‌ای از بدگمانی، ترس از فاش شدن راز، تنهایی، دوری از نزدیکان قرار بگیرد و کاملاً دچار وسواس فکری و عملی شود.

نتیجه‌گیری

رمان زقاق المدق یکی از آثار مهم نجیب محفوظ است که در آن به مسائل روحی و روانی و ویژگی‌های شخصیتی توجه بسیاری شده است. گونه‌های شخصیتی مختلفی خلق شده که همگی همراه و همگام با موضوع رمان پیش می‌روند. شخصیت‌های این رمان هر کدام نماینده یک طبقه اجتماعی خاص هستند که شخصیت آن‌ها تحت تأثیر عواملی چند؛ از جمله محیط فرهنگی، اجتماعی، وضعیت اقتصادی، محیط خانواده و الگوهای اخلاقی شکل گرفته است. نجیب محفوظ در این رمان با خلق چنین گونه‌های شخصیتی فضای جامعه مصر در دهه سی‌ام میلادی و شرایط مردم این کشور به هنگام جنگ جهانی دوم و ورود استعمارگران را با دیدی انتقادی به تصویر می‌کشد و در متن رمان تأثیر چنین فضایی را بر شخصیت‌های رمان و بر انسان‌هایی که درگیر این مشکلات و معضلات هستند انعکاس می‌دهد. شخصیت‌های این رمان یا در همان حالت ایستا و منفعل خود می‌مانند یا اینکه دچار سرانجام ناخوشایندی می‌شوند. حمیده قربانی شرایط نامناسب محیطی و کشمکش درونی شخصیت خود می‌شود و منحرف و بی‌بند و بار می‌شود. حسین کرشه پس از اخراج از ارتش با دنیای آرمانی وداع می‌کند و با واقعیت زندگی رو به رو می‌شود و روحیه انتقام جو و خشنش بیشتر رشد می‌کند و دچار ناامیدی می‌شود. زیطه گرفتار حس تنفر از بشر می‌شود و میل به دیگر آزاری را در خود می‌پروراند. سلیم علوان نیز در دنیایی از ترس، توهم، انزوا و وسواس به سر می‌برد و شخصیت و عالم درونی‌اش عرصه تحولی ویرانگر می‌شود.

پى نوشت

- ١- Sigismund Freud: زيگموند فرويد روان شناس اتريشى و بنیان گذار علم روانکاوى در سال ١٨٥٦م. در شهر «فريبرگ» به دنيا آمد و در سال ١٩٣٩م. فوت کرد.
- ٢- Gorden Allport: گوردن آلپورت (١٨٩٧-١٩٦٧م) در نظريه شخصيتش بيش از آنکه به شخصيت‌هاى روان رنجور بپردازد به شخصيت‌هاى سالم توجه کرده ست.

- 3- Healthy narcissism
4- Pathological narcissism
5- Sadist
6- Paranoid

منابع و مآخذ

- انجلر، باربرا (١٤١١ه.ق)، مدخل إلى نظريات الشخصية، ترجمة: فهد بن عبدالله بن دليم، مكة، مطبوعات نادى الطائف الأدبى.
- ايگلتون، تری (١٣٦٨ه.ش)، پيش درآمدى بر نظريه ادب، ترجمه: عباس مخبر، چاپ اول، تهران، شرکت نشر مرکز.
- البحيرى، عبدالرقيب احمد (١٩٨٧م)، الشخصية النرجسية، دراسة فى ضوء التحليل النفسى، الطبعة الأولى، دارالمعارف.
- الجابر، الجابر عبدالحميد (١٤١١ه.ق)، نظريات الشخصية، البناء، الديناميات، النمو، طرق البحث، التقويم، القاهرة، دار النهضة العربية.
- خريستو، نجم (١٩٩١م)، فى النقد الأدبى و التحليل النفسى، بيروت، دارالجيل.
- روبنسون، بول أ (٢٠٠٤م)، اليسار الفرويدى، ترجمة: عبده الرئيس، مراجعة و تقديم: ابراهيم فتحى، الطبعة الأولى، القاهرة، المجلس الأعلمى للثقافة.
- روحى الفيصل، سمر (١٩٩٥م)، بناء الرواية العربية السورية، دمشق، اتحاد الكتاب العرب.
- سعدون حيدر، أسعد (٢٠١١م)، الفضاء القصصى عند صبحى فحماوى، اللاذقية، دار الحوار.
- شولتز، دوآن، الن، سيدنى (١٣٨٥ه.ش)، نظريه‌هاى شخصيت، چاپ نهم، مؤسسه نشر ويرايش.
- عباس، فيصل (١٩٩٦م)، التحليل النفسى و الاتجاهات الفرويدية، المقارنة العيادية، الطبعة الأولى، بيروت، دار الفكر العربى.
- عبدالمحسن، محمد محسن (٢٠١١م)، البنية السردية فى رواية صبحى فحماوى، سوريا، دار الحوار.
- عبدالجبار الجبورى، محمد محمود (لا التاريخ)، الشخصية فى ضوء علم النفس، اربيل، وزارة التعليم العالى و البحث العلمى، جامعة صلاح الدين.

۲۳۴ نقد ادب معاصر عربی

- عیلان، عمر (۲۰۱۰م)، النقد العربی الجدید، بیروت، الدار العربیة للعلوم.
- فرزاد، عبدالحسین (۱۳۸۸ه.ش)، درباره نقد ادبی، چاپ پنجم، تهران، نشر قطره.
- فروید، سیجموند (۱۴۰۹ه.ق)، الکف، العرض و القلق، ترجمه: محمد عثمان نجاتی، الطبعة الرابعة، بیروت، دار الشروق.
- کریمی، یوسف (۱۳۸۹ه.ش)، روانشناسی شخصیت، چاپ چهاردهم، تهران، نشر ویرایش.
- گنجی، حمزه (۱۳۸۳ه.ش)، روانشناسی عمومی، چاپ ۲۷، تهران، ساوالان.
- لازاراوس، ریتشارد (۱۹۸۵م)، الشخصية، ترجمه: سید محمد غنیم، الجزائر، دیوان المطبوعات الجامعية.
- محمودیان، نورالدین (۱۳۶۳ه.ش)، روان شناسی کج اندیش ها، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطائی.
- محموظ، نجیب (۱۹۹۰م)، المؤلفات الكاملة، ج ۱، الطبعة الأولى، بیروت، مکتبة.
- الموسى، أنور عبد الحمید (۲۰۱۱م)، علم النفس الأدبی؛ الطبعة الأولى، بیروت، دار النهضة العربية.
- میر صادقی، جلال (۱۳۸۲ه.ش)، ادبیات داستانی (قصه، رمانس، داستان کوتاه، رمان)، تهران، سخن.
- هوبر، وینفرد (۱۹۹۹م)، مدخل إلى سيكولوجية الشخصية، ترجمة: مصطفى عشوي، الجزائر، ديوان المطبوعات الجامعية.
- یونسی، ابراهیم (۱۳۷۹ه.ش)، هنر داستان نویسی، تهران، نگاه.
- Hansenne, M. (2003). Psychologies de la personnalités. Bruxelles: Editions de Boeck universite.
- Pervin, L.A & John, O.P. (2005) La personnalités de la theories' a la recherché. Adaption Française, Nadeau L & al. Bruxelles: Boeck
- خزلی، مسلم، گودرزی لمراسکی، حسن (۱۳۹۳ه.ش)، نقد روان شناسی اشعار عمرو بن کلثوم و عنتره بن شداد، مجله لسان مبین، سال ششم، دوره جدید، شماره هفدهم، صص ۶۲-۸۹.
- خواجه پور، فریده، علامی، ذوالفقار (۱۳۹۲ه.ش)، شخصیت و شخصیت پردازی در رمان نخلها و آدمها، مجله فنون ادبی، سال پنجم، شماره ۲ (پیاپی ۹) صص ۱۰۹-۱۲۲.
- معروف، یحیی، خزلی، مسلم (۱۳۹۲ه.ش)، نقد روانشناسی شخصیت در اشعار متنبی، مجله ادب عربی، دانشگاه تهران، شماره ۲، سال ۵، صص ۱۹۳-۲۱۵.

النقد النفسي لرواية زقاق المدقّ لنجيب محفوظ

يحيى معروف^١

مسلم خزلي^٢

الملخص

رواية زقاق المدقّ إحدى روايات نجيب محفوظ التي عرض فيها الحوادث التي حدثت خلال الحرب العالمية الثانية. اختار الكاتب في هذه الرواية شخصياتهم الشرائح الاجتماعية المختلفة. تسعى هذه الدراسة تحليل الرواية نفسياً أدبياً و البحث عن أنواع الشخصية و ميزاتهما الخاصة و بيان أغراض نجيب محفوظ من خلق هذه الشخصيات. بالاعتماد على مبادئ النقد النفسي و نظريات الشخصية و لقد اعتمد على أسلوب الوصفي-التحليلي ليجيب على الأسئلة التالية:

ما هو غرض نجيب محفوظ من خلق أنواع الشخصيات؟ ما هي العوامل التي لها أكثر فعالية في تشكيل الشخصيات في هذه الرواية؟ كيف هي نتائج ذلك؟ كيف تشكّل الصراع في العالم الداخلي لحميدة ما هي نتيجته؟ ما هي عوامل نزعات حسين كرشة إلى الشعور بالتفوق الكمالية المنتقمة؟ و أخيراً كيف انه يسعى للانتقام؟ بأي شكل تنعكس التصرفات السيئة و السادية للزيطة؟ كيف تظهر التصرفات البارانونويدية للسليم علوان؟ و ما هو أثرها على حياته؟ استنتجت الدراسة بأنّ نجيب محفوظ اهتم بالقضايا النفسية و الشخصية اهتماماً بالغاً. إنه من خلال خلق الشخصيات المختلفة يمثل البيئة الاجتماعية و الثقافية و السياسية للمجتمع المصري خلال ثلاثينيات و الحرب العالمية الثانية. و يلقي الضوء على المشاكل التي واجهها المجتمع و يصور صدى هذه الظروف السيئة ضمن نطاق شخصيات الرواية. شخصيات الرواية هذه تواجه مصيراً سيئاً متأثراً من حالة العصر المتأزمة.

الكلمات الرئيسية: النقد النفسي، الرواية، نجيب محفوظ، زقاق المدقّ.

١- استاذ في قسم اللغة العربية بجامعة الرازي

٢- طالب مرحلة الدكتوراه في اللغة العربية و آدابها بجامعة الرازي